

گفتگوی گاوین اسمیت با رابرت دووال بازیگر و کارگردان سینما

مترجم: سعید صالحی

مآخذ: فیلم کامنت

رابرت دووال از آن دسته هنرمندانی است که در تمام دوران فعالیت هنری خویش از خطا و ضعف بری بوده و نمی‌توان از باب درگیری در قالب‌های کلیشه و مصنوعی نسبت به او نگریست و یا خرده گرفت. دووال با آن طمأنینه خاطر و اعتماد به نفس مضاعف که به صورت یک جوش فطری در وی ریشه دارد، به خوبی توانسته از استعداد درخشان خود بهره گیرد. با نگاهی گذرا به کارنامه چندین ساله او در عرصه سینما و تلویزیون درخواهیم یافت رابرت دووال علاقه‌ای به جذابیت‌های کاذب و فریبنده ندارد و برای اصول اخلاقی حرفه هنری خود ارزش و احترام بسیاری قائل است. همکاری و حضور او در بیش از شصت فیلم سینمایی و مجموعه‌های تلویزیونی نشان‌دهنده جدیت و تلاش وی از سالهای گذشته در حیطه سینما است. فیلم پدرخوانده ساخته فرانسیس فورد کاپولا نخستین درخشش او در سال ۱۹۷۲ بود. در واقع می‌توان دووال را درست نقطه‌ی مقابل ردفورد به شمار آورد.

با قدری تأمل به این نکته مهم می‌رسیم که تم و مضمون اصلی و دیرپای دووال در خلق و پدید آوردن تصاویری از مردان آمریکایی که در واقع مردانگی آمریکایی در آن پنهان گشته نمونه آشنایی است؛ عدم سازش شخصیت مرد منزوی و بیگانه با کانون خانواده در نقش خلیان بزوی هوایی، در فیلم سانتینی بزرگ و برخی آثار دیگرش بین این موضوع است. دووال در فیلم هایش یک جریان پیوسته و فرایندی را دنبال می‌کند که ناشی از مناعت طبع ذاتی اوست.

رابرت دووال اگرچه اکنون به دوران آغازین خویش نزدیک شده اما همچنان به عنوان یک هنرمند سرشناس و برجسته مورد احترام و تحسین است. به یاد یاوریم زمانی را که دووال لجنند و هوشیاری قابل تحسین سینمای آمریکا را داشت؛ اما اکنون یک صدای زمخت و گرفته، فریادهای بریده بریده و مقطع و ... درون‌گرایی و انزواطلبی از او مردی ساخته که مظنیر بدگمانی، احساس بیگانگی و آینده‌نگری به تمام معناست. فیلمهای ۱۱۳۸ THM و مکالمه نمونه‌ای بر این مدعاست. دووال اکنون به عنوان یک سیاستمدار شناخته شده مطرح است، لاف‌ها و ادوارانش از این منظر توجه زیادی به او دارند. و این در حالی است که او به شهرت و مقام علاقه چندانی نشان نمی‌دهد و بی تفاوت است.

احساس تعبد دووال در تمامی دوران زندگی بدون تزلزل و پاک بوده است. او غربت و اشتیاق عجیبی به واقعیت زندگی دارد و سعی می‌کند که شخصیت داستانی‌اش نامتعارف نباشد یعنی ما به ازای بیرونی داشته باشد. این موضوع در آثارش به خوبی قابل ملاحظه است: فیلمهای مستند were not the jet set (۱۹۷۵) و آنجلو، عشق من و نمایشنامه جذاب پسر کولی. سارگاری و همگونی وصف ناپذیری نسبت به انسان را نشان می‌دهند. در فیلم جدید دووال، آپوستل که وی علاوه بر کارگردانی، تهیه‌کننده و نویسنده فیلمنامه نیز بوده است ما با واقعه‌ای حقیقی رو به روی شویم و آن سرگذشت یک مبلغ مسیحی پرشور است. انسانی که خودش را وقت دیگران کرده و به عبارتی به ابزاری بزرگ دست زده تا حد نیایی رهایی از یافته و آن را به دیگران بشناساند. این همان شیوه‌ای است که او سال‌ها پیش رد فیلم مش ساخته رابرت آلتمن به کار برد و می‌توان گفت اندیشه‌ای قابل تأمل است.

واقعیت ناب و حقایق زندگی انسان‌ها، این ایده و آرمانی است که رابرت دووال طی سالیان عمر خویش به آن عینت بخشیده است.



□ ایده فیلم جدیدتان، آپوستل از کجاست؟ الهام‌بخش شما چه بود؟

□ من همیشه دلم می‌خواست نقش یکی از مبلغین را بازی کنم. بگذارید از اول برایتان بگویم: سالها پیش، هنگامی که در آرکانزاس بودم و همین چوری آنجا پرسه می‌زدم؛ برای اولین بار آنها را (مبلغین) دیدم و جذبشان شدم. آنها در اطراف خود آلات موسیقی را داشتند و نواهایی که شنیدنی بود، پسری که گیتار می‌نواخت و من هرگز آن لحظات را فراموش نمی‌کنم. این قبیل مسائل برایم تازه‌گی داشت. ایده ساخت فیلم نیز از همین‌جا شکل گرفت. پروژه‌ای بنام قلمرو در میان دوستان مطرح شده بود که ممت قصد بازنویسی آن را داشت و سیدنی لومت می‌خواست آن را کارگردانی کند؛ برای نقشهای اصلی نیاز به یک زوج به اصطلاح هنری و تا حدودی عجیب و غیرمعمول داشتند. به من گفتند که مناسب نقش نیستم. آنها پس از آن که دریافتن هنرپیشه مورد نظرشان به نتیجه نرسیدند پیش هورتون فوت رفتند و از او کمک خواستند. به او گفته بودند: «می‌توانی با دووال صحبت کنی که نقش اصلی فیلم را بازی بکند؟» هورتون به آنها گفته بود: «خوب. دووال دارد روی

نسخه‌های فیلمنامه خودش کار می‌کند.» آن زمان من به مدت ۱۰ ماه در تگزاس بودم و با دوستانم دربار ایده آپوستل تحقیق می‌کردیم. یادم می‌آید چقدر اوقاتم را در کلیساهای مختلف آن‌جا سپری کردم و تحقیقاتم را تکمیل کردم. چنانچه پیش‌زمینه‌های ذهنی گذشته نیز در وجودم ریشه داشت، یا آنها را عینیت می‌بخشیدم یا در صورت اشتباه بودن اصلاح می‌کردم. سعی کردم از آن فضا و احساس‌های واقعی استفاده کرده و با تمام وجود جذبشان کنم و این در حالی بود که سیدنی لومت در کارش شکست خورد و من همچنان به کارم ادامه می‌دادم.

□ فیلم «قلمرو» در مورد چیست؟

□ داستان فیلم درباره دو مبلغ است که چه به یاد رویکرد و نگرش آنها متفاوت و مغایر با یکدیگر بود. البته فیلمنامه بسیار خوبی داشت.

□ شخصیت‌های فیلم چگونه بودند؟ آیا مبلغین به اصطلاح از میان عامه مردم برخاسته بودند؟

□ بله. هر دو از میان توده مردم آمده بودند. با این تفاوت که یک روند ارتجاعی را پشت سر گذاشته‌اند. روشن‌تر بگویم: این خرق عادت و نوکیسه‌گی که در زندگی آنها رواج دارد و البته برخلاف ایده‌آل‌هایشان نیز هست، می‌تواند برای مردم مخرب و غیرقابل تحمل باشد و شعار تقوی‌پیشگی‌شان را به مخاطره می‌اندازد. ولی آنها ریاکارانه عمل می‌کنند و نسبت به این نقصها «خم به ابرو نمی‌آورند». خم مایه تسخر است! البته در محور اصلی این حرکت چند انسان درستکار وجود دارد که ظاهراً هنگامی که قدرت غیرمنتظره را بدست می‌آورند نمی‌توانند تاب آورده و از عهده انجام کار مهم خود که همانا رسالت آگاه‌سازی است عملاً برآیند آنها فقط «دغدغه» راهنمایی دارند و در عمل نتوانند.

من بخشهایی از فیلم الم کنتری را نیز دیدم. همه لحظات و چالشهای اصلی فیلم به نوعی هالیوودپسند کار شده تقلیدها و ادا و اصول‌هایی که در فیلم پیشی گرفته‌اند، ما را از مضمون اصلی دور می‌کنند. آیا واقعاً این تصورات و ذهنیات ساده و زودگذر در دنیای خارج وجود دارند.

□ طبعاً آن هم به نوبه خود با سبکی که دارد یک فرایند آموزشی محسوب شود.

□ مردم به من می‌گفتند: «آیا شخصیت فیلم توهم به این شکل هست. من می‌گویم، نه، او یک انسان صالح است و اکنون که ایمان دارد زندگی می‌کند. هرچند بی‌همانند سایر افراد جامعه ضعفهایی دارد؛ ریاکاری، نزویر اما در کارش خیط نمی‌کند و با برخوردن در اجتماع به هدف اصلی خود که همان تبلیغ است دست می‌یابد.»

افراد زیادی در این زمینه به من فیلمنامه اراشد کردند که به نوعی به این آدمها پرداخته شده بود: «هری گبروز» - رمان‌نویس و هنرمند بااستعداد درخشان - پیشنهاد همکاری در این زمینه را به من داد که شاید اگر به کارش ادامه می‌داد می‌توانست یک فیلمنامه خوبی برایم بنویسد، اما نمی‌دانم چگونه شد که آن را رها کرده و عقب‌نشینی کرد...

اما من سریع شروع به کار کردم و در این راه تشویق‌های هورتون فوت را نمی‌توانم نادیده بگیرم که بسیار در پیشرفت کاری من مؤثر بود. البته مشکلات عدیده‌ای سر راهم قرار داشتند. مهمترین آن اضطراب و ترس از احتمال شکست در نوشتن فیلمنامه بود. من بعنوان یک هنرپیشه به آریه بهتر آن و نیز بسط و گسترش آن توجه دارم.

□ نقش مبلغ را چگونه ایفا کردید؟

□ یک بازیگر همیشه در رقابت و هیجان غرق است. این تجربه برای من یک چالش شگفت‌انگیز بود. چیزهایی را که احساس می‌کردم باید انجام بدهم به راحتی می‌توانستم از پس آن بیاورم. البته منظورم این نیست که دیگران نمی‌توانند یا نمی‌توانستند، بلکه من احساس می‌کردم که به اصطلاح یک سر و گردن از آنها (همکاران دیگر) بالاتر هستم. شیوه‌ای که من اتخاذ کرده بودم نسبتاً تحریک‌کننده بود. برای بازآفرینی کاراکترهایی با خلق و خوی متفاوت و متناقض، تشریک مساعی بعضی شخصیت‌های داستان و از همه مهمتر ضرب‌آهنگ اصلی فیلم، ریتم و حال و هوای داستان، دلهره‌ی عجیبی داشتم و شاید به دلیل حساسیتی بود که این پروژه برای من داشت. به هر حال می‌ترسیدم که شروع به ساختن فیلم و کارگردانی آن نمایم.

فرانسیس فورد کاپولا، گراسپارد و زیچارد پیرس همگی بر این امر اصرار کردند و گفتند که من خودم باید آنرا به انجام برسانم. نمی‌خواستم با بازخواست منتقدین و نقدهای تند آنها مواجه شوم برای همین، نظر آنها را برای برخی موارد جویا شدم که فکر می‌کنم این روش برای نائل آمدن به آن حوزه یعنی پرداختن به تصویر واقعی مردم و موفقیت، شیوه بسیار شایسته‌ای است.

همگی بر این امر اصرار کردند و گفتند که من خودم باید آنرا به انجام برسانم. نمی‌خواستم با بازخواست منتقدین و نقدهای تند آنها مواجه شوم برای همین، نظر آنها را برای برخی موارد جویا شدم که فکر می‌کنم این روش برای نائل آمدن به آن حوزه یعنی پرداختن به تصویر واقعی مردم و موفقیت، شیوه بسیار شایسته‌ای است.

□ آیا واقعاً روش بازیگری این چنین است؟

□ من اینگونه فکر می‌کنم. وقتی که در کلیسا بودم، احساس می‌کردم جزئی از واقعیت هستم و به خودم می‌گفتم: «من بخشی از اینجا و جزء این آدمها هستم» در حالیکه جدا از آنها بودم اما بهترین راهی که ممکن بود به تصوراتم جامه عمل بپوشانم و همانگونه که گفتم «به آن ایده‌هایم عینیت بخشم». همین روش بود. در واقع من به یک شیوه دوست‌داشتنی توأم با جذابیت واقعی که تا حدودی برایم سرگرم‌کننده نیز بود، به تحقیق در مورد ایده‌ی فیلم آپوستل پرداختم.

□ آیا تاکنون احساس نکرده‌اید که باید به نوعی بعد از اتمام کار فیلم را اصلاح و یا مجدداً بازبینی می‌کردید. برخی موسیقی آن را نامتعارف قلمداد می‌کنند.

□ در لحظاتی از فیلم؛ بخشی از موسیقی کلیسایی و نیز با آن آواز: what a friend we have in jesus احساس آرامش به من دست می‌داد. که البته در مورد سؤال شما باید بگویم که من آن را آگاهانه انتخاب کرده‌ام و معتقدم یک نوگرایی به شمار می‌رود.

□ قالب بیانی آپوستل «وسترن» یا «جاز» باشد چه اهمیتی برایتان دارد و شما با این سبک و شکلی که برگزیده‌اید چگونه ارتباط برقرار می‌کنید؟

□ برایم خیلی مهم است! من تلاش بسیاری کردم تا به یک سبک خاص دست یابم. و فکر می‌کنم که به آن نزدیک شدم و به گونه‌ای شبیه‌سازی کردم به طوریکه توانستم از پس آن بیاورم.

در صحنه‌ای از فیلم می‌گویم: تبلیغ در همه وجودم

است ریشه دارد، در خونم جاری است و تا زمان مرگ و ورود به بهشت و آسمانها با من عجین است. مبلغان داستانگویان خوبی هستند؛ در کلیسا بودم و می‌دیدم که چگونه شخصی کتاب مقدس را برمی‌دارد و لحظاتی را با آن سپری می‌کند و این در حالی بود که او نقش بازی نمی‌کرد. منظورم این است که خودش بود و زندگی می‌کرد و

□ شوخ‌طبعی و ظرافت‌کاریهای زیادی در فیلم به چشم می‌خورد.

□ بله! بذله‌گویی و شوخ‌طبعی در فیلم وجود دارد و آنها در واقع به قصد به اصطلاح «بیدار» یا هوشیار نگه‌داشتن تماشاگر گنجانده شده‌اند.

□ بعد از حادثه‌ای که در آغاز فیلم آپوستل رخ می‌دهد شاهدیم که دست آن دختر با وضع فجیعی که برایش پیش آمده است حرکت می‌کند. به نظر می‌رسد که این صحنه در واقع نشانه‌ای برای بیان معجزه است.

□ دقیقاً! هنگامی که من در ابتدا آن را دیدم، یکه خوردم. این مسئله می‌تواند در سایه آثار دعا اتفاق افتاده باشد. او با تأکید می‌گوید «یکی زندگی می‌کند در حالیکه دیگری می‌میرد». مرد جوان و صحبت‌هایش را که شما دیده‌اید ... با حرکت بازوی دختر که می‌توان آنرا نوعی فرایند و نتیجه خلوص قلبی و یا به اصطلاح «زیبای رومی» قلمداد کرد.

□ در فیلم «آپوستل» شما تحت تأثیر کدامیک از کارگردانها هستید؟

□ زمانی مردم از من خواهند پرسید: شما با ران هوارد کار کردید و از او کمک گرفتید؟ شما با این شخص کار کردید یا فلانی و ... من در جواب خواهم گفت: خب! بله! «کن لوچ»! فکر می‌کنم که این پاسخ آنها را از ادامه چنین سوالاتی باز دارد.

اسکورسبزی بعضی اوقات در فیلمهایش به خوبی از پس کارهایش برمی‌آید. فیلمهای او و امیر کوستاریتسا، خصوصاً بابا در سفر معاملات به شدت مرا تحت تأثیر قرار می‌دهند. بازیهای خوبی که از هنرپیشه‌ها گرفته شده به نوعی در فیلم my life as a dog مشهود است.

□ از میان کارگردان‌هایی که با آنها کار کرده‌اید، کدامیک بیشترین تأثیر را بر شما گذاشته‌اند؟

□ «یووال.یو.گراسپارد» در فیلم «مرحله» و نیز «اعتراف صادقانه» چیزهای بسیاری از او آموختم. البته «کاپولا» هم به طرق مختلف بر من تأثیر گذاشته؛ هر چند وی بیشتر اهل شعر و ادبیات و ... است من از نزدیک شیوه کارگردانی او را دیده‌ام و می‌توانم بگویم که وی در مورد هدایت بازیگران بسیار موفق عمل می‌کند. فیلمسازانی نظیر «کن لوچ»، «مارتین اسکورسبزی» به دلیل زمینه و فضا سازی مناسب برای بازیگرانشان به هرچه بهتر بازی کردن آنها کمک می‌کنند.

□ به عنوان یک کارگردان، هنگامی که بازیگرانتان در اجرای نقش دچار مشکل شوند، آنها را چگونه راهنمایی می‌کنید؟

□ سعی کردم که هر کسی واقعاً خودش باشد. من به آنها گفتم: «بیا بید بازی نکنیم یا به عبارتی ظاهر را کنار بگذاریم؛ چون چیزی را که من نوشته‌ام تصنعی نیست. بیا بید واقعاً بیستم که فیلمنامه چه می‌گوید و ما باید چگونه عمل کنیم». دوستان افراد لایق و با استعدادی بودند دست آخر توانستند بر همه کاستی‌ها فائق آیند و موفق شوند.

□ آیا به نظر شما بین حرفه کارگردانی و بازیگری تعارضی وجود دارد؟

□ من همیشه درباره آن اندیشیده‌ام و از دوستان خواسته‌ام که: «بگذارید داستان روال و مسیر خودش را طی کند». شما

دقیقاً می‌دانید. زمانی که کارگردانها به برداشتهای خود ادامه می‌دهند، گاهاً برداشتهای متفاوتی را از صحنه «واحدی» فیلمبرداری می‌کنند. شاید به این دلیل است که تنها یک بخش از آن قابل قبول خواهد بود. بله ما مجبوریم دست آخر صحنه‌هایی را کم بکنیم و یا آنرا کلاً حذف نماییم.

اگر هنرپیشه‌ها فلسفه‌ی وجودی سکناس‌ها و برداشتهای را درک کنند و دریابند که اجرای آنها در پلان تا پلان یک فیلم با یک گفتگوی ساده و بی‌روح تفاوت می‌کند، در این صورت کار بسیار مطلوب و قابل تأمل خواهد بود و این چیزی است که من می‌خواهم.

□ به عنوان کارگردان، عملکرد خود را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ احساس می‌کنم در مسیر کاریم از زمان فیلم «were not the jet set» تا سبک مستندگونه فیلم «آنجلو عشق من» بگونه‌ای از لحاظ ساختاری تفاوت‌هایی فاحش دیده می‌شود.

□ شخصیت «آنجلو» در فیلم «آنجلو عشق من» چگونه خلق شد؟

□ من در خیابان ۲۱ زندگی می‌کردم و آن بچه را آنجا دیدم؛ دقیقاً نمی‌دانم که چه زمانی بود. در حالیکه یک انگشتری نقره در دست داشت، یک چمدان آبی رنگ به دستش گرفته بود. ۷ سال بیشتر نداشت او کنار خیابان می‌ایستاد و هنگامی که مردی از آنجا می‌گذشت می‌گفت: هی آقا! ساعت دارید؟ و آن شخص در پاسخ می‌گفت: یک ربع به سه. چند ثانیه بعد مرد دیگر و این گفتگو بارها تکرار می‌شد. من گفتم «آنجلو» چی کار می‌کنی؟ و او گفت: «می‌خواهم مردم را به خدمت بگیرم تا برایم کار کنند». «آنجلو» ۷ ساله از آن جامعه انتخاب شده بود و نسبتاً به همه‌ی ترفندها و حقه‌بازی‌های معمول اجتماع آگاهی داشت و در کارش خبره بود... و من داستان را به این شکل نوشتم. به قول هورتون، آنجلو کار بگری است و از درون آن جامعه بیرون کشیده شده است. کار روی این پروژه ۴ سال طول کشید اما همه آن اوقات پرلیم باارزش بودند و در نتیجه صحنه‌های فیلم هم زنده و طبیعی شد.

□ آیا فکر نمی‌کنید شخصیت فیلم آپوستل به نوعی در واقع شخصیت خود شما است؟

□ دقیقاً نمی‌دانم! فکر می‌کنم هر بازیگری که نقشی را می‌پذیرد، باید به نوعی با شخصیتی که قرار است نقش آن را ایفا کند همخوانی داشته باشد. به عبارتی دیگر باید به نوعی شبیه‌سازی کند و سعی نماید تماشاگران را تحت تأثیر قرار دهد، البته این اضطراب و اشتیاق همیشه در کار من وجود دارد.

□ در فیلم آپوستل شما زندگی و لحظات درونی شخصیت مبلغ فیلم را تصویر می‌کنید و اینکه از او معرفت صحبت می‌کنند. آیا این موضوع برایتان قابل درک بوده است؟ چگونه؟

□ سؤال خوبی است. درباره‌اش زیاد فکر کرده‌ام همیشه به این مردان واقعی، کشف و درک آنان اندیشیده‌ام و همانطور که گفتم آنها را از نزدیک دیده و مدتی نیز کنارشان زندگی کرده‌ام. برای قضاوت درباره شخصیت‌های آپوستل مدت زیادی را صرف شناخت عقاید و ذهنیت آنها کرده‌ام.

□ در فیلم آپوستل صحنه‌ای است که سانی نیمه‌های شب بیدار می‌شود و به نظرش می‌رسد که خدا به او می‌گوید که نزد زن «متارکه کرده‌ی» خود برود شما به عنوان یک بازیگر آن را چگونه حقیقی قلمداد می‌کنید؟

□ همان خدایی است که او را راهنمایی می‌کند، وی در واقع یک نوع اضطراب و پیش‌بینی نسبت به همسرش دارد.

هنرکده سینماتئاتر

هنرجو می پذیرد



هنرکده سینماتئاتر با مجوز رسمی از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در عرصه‌های هنری اقدام به پذیرش هنرجو می‌کند.

□ شروع کلاسها: اول تیرماه ۷۷

□ پایان کلاسها: ۲۵ شهریورماه ۷۷

□ مهلت ثبت نام: ۲۰ خرداد ۷۷

✓ برگزاری اردوهای هنری با حضور هنرمندان از ۱۵

اردیبهشت ۷۷

✓ به کلیه هنرجویان در پایان هر دوره گواهینامه‌ای

اهدا می‌شود

✓ برای کسب اطلاع بیشتر و ثبت نام می‌توانید همه

روزه به جز ایام تعطیل با تلفن ۷۵۲۱۲۶۹ تماس

حاصل نمایید.



تئاتر ویژه کودکان: ۵-۱۰ ساله

برگزاری اردوهای هنری

فیلمنامه نویسی

تصویربرداری

نمایشنامه نویسی

تئاتر ده دانی

□ از کجا می‌آید؟

□ طی جنگ جهانی دوم، مادرم شبی به همین شکل از خواب برخاست و مشغول تپایش به درگاه خداوند شد؛ آن زمان پدرم در جنبه‌های جنگ بود و در یک موقعیت خطرناکی در آتلانتیک شمالی یا آلمانها می‌جنگید. نگرانی و اضطراب مادرم از مرگ او بود که وی را به این کار واداشت.

□ اکنون شما شناخته شده و مشهور هستید. آیا دقت نظر و توجه خاص مردم در روند بهبودی کارهایتان مزاحمت ایجاد نمی‌کند؟

□ همچنان به روش خودم کار می‌کنم. هیچ اتفاقی نیفتاده است. به جمع آنها خواهم رفت و برای کارهایم از آنان کمک خواهم گرفت. همیشه به مردم نیاز دارم. شهرت من درهای جدیدی را برایم باز می‌کند و در نتیجه کارها را بهتر انجام می‌دهیم. در حال حاضر نقش یک وکیل را ایفا می‌کنم. به دادگاه می‌روم، با وکلاء صحبت می‌کنم. از نزدیک محیط کار آنها را مشاهده می‌کنم. در حالیکه چندان هم نیازی به این کار نیست چون اکثر مردم نمی‌دانند که آنها چه کسانی هستند و از چه خلق و خویی برخوردارند. اما من احساس می‌کنم که باید آنها را بهتر بشناسم. اگر ناشناخته بودم راحت‌تر می‌توانستم به اطاقها و مراکز موردنظر بروم ولی اکنون باید روش جدیدی را اتخاذ کنم.

□ من همیشه فیلم تعقیب را دوست داشته‌ام اگرچه دارای ضعفهای بسیاری است.

□ بله آن فیلم نقایصی دارد. در آن زمان باگراسبارد مشغول کار بودم و این نقش را بنا به مصالحی پذیرفتم. از سویی درآمد چندانی نداشتم و تازه نیز ازدواج کرده بودم و دو دختر داشتم. فیلم «تعقیب» در آن زمان برایم سی هزار دلار درآمد داشت. به طوریکه قبلاً چنین موقعیتی نداشتم، ناچاراً آن را پذیرفتم.

□ در مورد کار با مارلو براندو بگویید؟

□ وقتی نخستین بار با او کار می‌کردم مرا در رختکن دید و گفت که فیلمنامه فالانی خوب نیست و از من خواست تا متن هم بازی نکنم. ما با هم دوست بودیم و روی او خیلی حساب می‌کردم و همیشه به همسر من می‌گفتم که «براندو مرد بزرگی است و ما می‌توانیم دوستان خوبی برای یکدیگر باشیم. اما من در آن فیلم بازی کردم و همین مسئله باعث شد که براندو هشت هفته با من صحبت نکرد. او یک آدم ژیکولو و مغرور است. وی آنقدر به خودش می‌بالد که حتی نمی‌تواند به مردم صبح بخیر بگوید، سلام دهد. با این حال کار کردن با او را دوست دارم. هرچند در رفاقت و دوستی قابل اعتماد نیست.

□ عقیده شما درباره شخصیت «کلنل کیلگور» در «اینک آخر زمان» چیست؟

□ روی هم رفته از آن لذت بردم. من در قواصل زمانی مختلف تحقیق و بررسی لازم را انجام دادم و برای این نقش آمادگی داشتم. فهمیدم رئیس هواپیمایی عادت به شکار گوزن دارد و به طور معمول هفته‌ای دو بار این کار را انجام می‌دهد. به این شکل وقت‌کشی می‌کند، آنها احتمالاً برای غلبه بر خستگی ناشی از جنگ به این کارها می‌پردازند؛ یک ژنرال اسرائیلی همیشه دنبال جایی برای شنا می‌گردد، «کیلگور» مردی بود که دوست داشت موج سواری کند. به هر حال در این جنگ آنها می‌توانستند در کنار یکدیگر باشند. کیلگور در صحنه‌ای از فیلم جان نوزادی را نجات می‌دهد. احتمالاً پس از آنکه والدینش را کشته‌اند و ما این را به عنوان یک داستان واقعی شنیده‌ایم یا شاید هم کسی آن را به کاپولا گفته باشد.

کارگردانی

گریمر و ماسک

بازیگری

سینما و تئاتر

طراحی